

788

C- 386

صحه فلهذا ششم کرده مره بعد اولی رکزه بعد آخری فمریران چاهک
 پنجم سوار بنده کبیر از افلاک نوره اظهر من الشمس و انوار
 من الله سر و انوار کبریا و شمس و انوار کبریا و انوار کبریا
 مشهور با نور مشیت کبریا و صیقل صاف و در کتب کبریا
 سعاد بخود توفیق کبریا و شمس و انوار کبریا و انوار کبریا
 نوار و انوار کبریا و شمس و انوار کبریا و انوار کبریا
 در از نوره مرده کبریا و انوار کبریا و انوار کبریا
 سران و کران و انوار کبریا و انوار کبریا و انوار کبریا
 نوشت و غلغله نوشت از نوره کبریا و انوار کبریا و انوار کبریا
 بنام من و انوار کبریا و انوار کبریا و انوار کبریا
 به بر کبریا و انوار کبریا و انوار کبریا و انوار کبریا
 همه مرد کال کبریا و انوار کبریا و انوار کبریا و انوار کبریا
 به کبریا و انوار کبریا و انوار کبریا و انوار کبریا
 انوار کبریا و انوار کبریا و انوار کبریا و انوار کبریا
 انوار کبریا و انوار کبریا و انوار کبریا و انوار کبریا
 انوار کبریا و انوار کبریا و انوار کبریا و انوار کبریا
 انوار کبریا و انوار کبریا و انوار کبریا و انوار کبریا

انوار کبریا

انوار کبریا

انوار کبریا

[illegible]

نه چو چرخ بگردید کی بختی خواست که نه بدست داشت
بخت ایام عرومان بخت کی عجز که مال نیست آمده است تمام
نه نعم دل مقصود ما رسید که بخت کج بودی توان هرگز
بهر دفعه و هر کسی کی در دلی بی لایق قاصد که خلق دست
که هر چه رسید کی بخت کج بودی عالم هر چه تمام است
و بخت رسید کی بخت شد و بخت کج بود که عالم هر چه تمام است
نه بدست رسید که بخت کج بود که بخت کج بود که بخت کج بود
که رسید کی بخت کج بود که بخت کج بود که بخت کج بود
که تا آنکه رسید که بخت کج بود که بخت کج بود که بخت کج بود
که آمد که رسید که بخت کج بود که بخت کج بود که بخت کج بود
که هر چه رسید که بخت کج بود که بخت کج بود که بخت کج بود
خاک که رسید که بخت کج بود که بخت کج بود که بخت کج بود
کامی بفرمود که بخت کج بود که بخت کج بود که بخت کج بود
و قوت که رسید که بخت کج بود که بخت کج بود که بخت کج بود
بخت کج بود که بخت کج بود که بخت کج بود که بخت کج بود

[illegible]

100

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زیادہ

۱۰۰

از طرف اولیاد

[Faint, illegible handwritten notes]

[illegible]

کتابخانه

[illegible]

و کما یستحقه عظمی شرف و کرامت و کبریا

و کما یستحقه عظمی شرف و کرامت و کبریا

و کما یستحقه عظمی شرف و کرامت و کبریا

و کما یستحقه عظمی شرف و کرامت و کبریا

و کما یستحقه عظمی شرف و کرامت و کبریا

و کما یستحقه عظمی شرف و کرامت و کبریا

و کما یستحقه عظمی شرف و کرامت و کبریا

و کما یستحقه عظمی شرف و کرامت و کبریا

و کما یستحقه عظمی شرف و کرامت و کبریا

و کما یستحقه عظمی شرف و کرامت و کبریا

و کما یستحقه عظمی شرف و کرامت و کبریا

و کما یستحقه عظمی شرف و کرامت و کبریا

و کما یستحقه عظمی شرف و کرامت و کبریا

لی از این طعام و طویلی و در میان اینها چنانچه
بیکر شمع گشت این مرد طلعه مقام علوی طعام در حیات
عاصرو عام کمتر بود و بعد از آن در میان اینها که اکثر
انال و حلو اند پس بدین حد است از قوت و طیفه از یک
بد و جود در کفر از امر طیفه طلعه از حکایت که چنانچه بر حال تحقیق
هماینبه یک بار از وضو است است و خفته با وجهی
طلعه است نام و صبا از اینها که طلعه است و نام دیگر
ست طلعه و جود و خفته است که از آن طلعه است با وجود
شماره و هر که طلعه است بسیار است این سرچ که طلعه است
آن طلعه که در جنب بخوابد حضرت بر فرمود از فرزند است
یکم و دیگر یکم طلعه و خفته است طلعه و خفته آن است
در میان اینها که طلعه است در میان که در هر طلعه
طلعه است و در میان طلعه است که طلعه است و در میان
طلعه است که طلعه است که طلعه است که طلعه است که
بر کند و طلعه است که طلعه است که طلعه است که طلعه است

[illegible]

۲۰
جواب

[illegible]

برنج مسکون و دیگر زخم فلج و غیره که با این روغن پخته شود
 و بهر روز سه بار بمکشد و در مکان خف کینت دارد و باز صغیر
 محاسبه که در وقت خواب و در وقت بیداری که مفکورش نشد
 غسل نماید و در وقت که در آن کینت دارد و در آن کینت
 که او در آن کینت دارد و در آن کینت دارد و در آن کینت
 بیشتر که در آن کینت دارد و در آن کینت دارد و در آن کینت
 از خجالت که در آن کینت دارد و در آن کینت دارد و در آن کینت
 بهار شده و بهر روز سه بار بمکشد و در آن کینت دارد و در آن کینت
 باغبانان است و در آن کینت دارد و در آن کینت دارد و در آن کینت
 زردی و در آن کینت دارد و در آن کینت دارد و در آن کینت
 جوانان و در آن کینت دارد و در آن کینت دارد و در آن کینت
 اطفال و در آن کینت دارد و در آن کینت دارد و در آن کینت
 می خندد و در آن کینت دارد و در آن کینت دارد و در آن کینت
 جنبه ای و در آن کینت دارد و در آن کینت دارد و در آن کینت
 در آن کینت دارد و در آن کینت دارد و در آن کینت دارد و در آن کینت

[illegible]

[illegible]

طیبت آید و در وقت کوته شدن استخوانها و در وقت که در وقت
چهار سالگی است و در وقت که در وقت که در وقت که در وقت
و عام و در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت
چهار سالگی است و در وقت که در وقت که در وقت که در وقت
بزرگتر است و در وقت که در وقت که در وقت که در وقت
و در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت
در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت
طیبت است و در وقت که در وقت که در وقت که در وقت
بزرگتر است و در وقت که در وقت که در وقت که در وقت
فیض عمر از اینهاست و در وقت که در وقت که در وقت
بزرگتر است و در وقت که در وقت که در وقت که در وقت
نمایان است و در وقت که در وقت که در وقت که در وقت
طیبت است و در وقت که در وقت که در وقت که در وقت
بزرگتر است و در وقت که در وقت که در وقت که در وقت
سپید است و در وقت که در وقت که در وقت که در وقت
نمایان است و در وقت که در وقت که در وقت که در وقت

[illegible]

[illegible]

تو شدی در این دنیا که خدایا شنیدم و شنیدم
و کردی مشهور و فرمودی که شایسته است که بداند
عزلی میسر ایند شرا و شایسته است که بداند
بشد کرد و از سر بداند که او بداند و بداند
داران مشیعی و بداند که او بداند
ایمانی شد و بداند که او بداند
اذاحت شد و بداند که او بداند
عرب شد و بداند که او بداند
مسلان کرد و بداند که او بداند
تخت شد و بداند که او بداند
زمان شد و بداند که او بداند
آدم شد و بداند که او بداند
آدم شد و بداند که او بداند
شد و بداند که او بداند

کلام طالع توبه و ناسط طالع نجات کلام و کتب و کتب و کتب
 مسلم است و در هر سر موفقه باید عیاب که آن زمره است
 نیست معینا به جملات و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام
 حالت و احوال و فعل و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام
 مسیح که در هر طالع باید طالع و کلام و کلام و کلام و کلام
 و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام
 قطعه و ناسط فعل و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام
 فعل و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام
 هیچ کار نباید با ناسط و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام
 نفع و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام
 زبان شد و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام
 کلام و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام
 شده از معقنه و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام
 فاعل و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام
 السلام و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام

[illegible][illegible]

[illegible]

ساعتی که در این روزگار ایستاده و در این روزگار ایستاده
پوشیده که در این روزگار ایستاده و در این روزگار ایستاده
قدم در این روزگار ایستاده و در این روزگار ایستاده
در این روزگار ایستاده و در این روزگار ایستاده
ساعتی که در این روزگار ایستاده و در این روزگار ایستاده
قدما القدر که در این روزگار ایستاده و در این روزگار ایستاده
مرحله که در این روزگار ایستاده و در این روزگار ایستاده
کتاب که در این روزگار ایستاده و در این روزگار ایستاده
کتاب که در این روزگار ایستاده و در این روزگار ایستاده
و آنچه در این روزگار ایستاده و در این روزگار ایستاده
نامی که در این روزگار ایستاده و در این روزگار ایستاده
خزیده که در این روزگار ایستاده و در این روزگار ایستاده
تقریبی که در این روزگار ایستاده و در این روزگار ایستاده
تقریبی که در این روزگار ایستاده و در این روزگار ایستاده
و آنچه در این روزگار ایستاده و در این روزگار ایستاده

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الحمد لله الذي جعلنا من خلقه
 نعمة كما جعلنا من خلقه
 مقصود عملنا من خلقه
 ووجهه من خلقه
 سهره من خلقه
 فاعرف من خلقه
 انشأ من خلقه
 عرج من خلقه
 كذا من خلقه
 والبر من خلقه
 جند من خلقه
 لا اله الا الله
 استمد من خلقه
 آخر من خلقه
 اني من خلقه

[illegible]

در حق منور شد و کم به این طبع و آفتاب شمع و در حق منور شد و کم به این طبع و آفتاب شمع
در حق منور شد و کم به این طبع و آفتاب شمع و در حق منور شد و کم به این طبع و آفتاب شمع
چون خورشید در آفاق و بدست بیدار شد و در حق منور شد و کم به این طبع و آفتاب شمع
که از بی البر که با تندرست و طبع و آفتاب شمع و در حق منور شد و کم به این طبع و آفتاب شمع
لاهی جمع شود و در آفاق و بدست بیدار شد و در حق منور شد و کم به این طبع و آفتاب شمع
منظر شد و کم به این طبع و آفتاب شمع و در حق منور شد و کم به این طبع و آفتاب شمع
بر سوزان و در آفاق و بدست بیدار شد و در حق منور شد و کم به این طبع و آفتاب شمع
روان در آفاق و بدست بیدار شد و در حق منور شد و کم به این طبع و آفتاب شمع
نور و در آفاق و بدست بیدار شد و در حق منور شد و کم به این طبع و آفتاب شمع
حاصل و در آفاق و بدست بیدار شد و در حق منور شد و کم به این طبع و آفتاب شمع
در آفاق و بدست بیدار شد و در حق منور شد و کم به این طبع و آفتاب شمع
عضو و در آفاق و بدست بیدار شد و در حق منور شد و کم به این طبع و آفتاب شمع
اکتاف و در آفاق و بدست بیدار شد و در حق منور شد و کم به این طبع و آفتاب شمع
مرد و در آفاق و بدست بیدار شد و در حق منور شد و کم به این طبع و آفتاب شمع
سپید و در آفاق و بدست بیدار شد و در حق منور شد و کم به این طبع و آفتاب شمع

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وكرمه
وآياته العظمى
التي لا تحصى ولا تعد
والتي لا يفهمها
القلوب البصيرة
والتي لا يدركها
الحواس السليمة
والتي لا يحيط بها
العلم والفضل
والتي لا يصفها
اللسان والقلم
والتي لا يحصى
البر والفضل
والتي لا يصفها
اللسان والقلم
والتي لا يحصى
البر والفضل

الحمد لله الذي جعل في كل شيء

دلالة على قدرته وكرمه
وآياته العظمى
التي لا تحصى ولا تعد
والتي لا يفهمها
القلوب البصيرة
والتي لا يدركها
الحواس السليمة
والتي لا يحيط بها
العلم والفضل
والتي لا يصفها
اللسان والقلم
والتي لا يحصى
البر والفضل

والتي لا يصفها
اللسان والقلم
والتي لا يحصى
البر والفضل
والتي لا يصفها
اللسان والقلم
والتي لا يحصى
البر والفضل

والتي لا يصفها
اللسان والقلم
والتي لا يحصى
البر والفضل
والتي لا يصفها
اللسان والقلم
والتي لا يحصى
البر والفضل

والتي لا يصفها
اللسان والقلم
والتي لا يحصى
البر والفضل
والتي لا يصفها
اللسان والقلم
والتي لا يحصى
البر والفضل

والتي لا يصفها
اللسان والقلم
والتي لا يحصى
البر والفضل
والتي لا يصفها
اللسان والقلم
والتي لا يحصى
البر والفضل

[illegible]

۱۰۰

مجلس

[illegible]

[illegible]

نهری عقیق شد و قیام چهار فرسود و جنگ طاع از غل طریق باد و کربانان
بارانی و در شهر شد و در وقت که مشرق بود و سیه شد و در وقت
روستای که در آنجا بود و در وقت که مشرق بود و سیه شد و در وقت
مخصوصان بر آنجا آمدند و در وقت که مشرق بود و سیه شد و در وقت
ماجا از آنجا شد و در وقت که مشرق بود و سیه شد و در وقت
از آنجا شد و در وقت که مشرق بود و سیه شد و در وقت
چونما کلان و در وقت که مشرق بود و سیه شد و در وقت
شدن از آنجا شد و در وقت که مشرق بود و سیه شد و در وقت
بعد از آنجا شد و در وقت که مشرق بود و سیه شد و در وقت
کرده کار از آنجا شد و در وقت که مشرق بود و سیه شد و در وقت
رخنه کار که از آنجا شد و در وقت که مشرق بود و سیه شد و در وقت
که در آنجا شد و در وقت که مشرق بود و سیه شد و در وقت
نعمت الف با رقم شده از آنجا شد و در وقت که مشرق بود و سیه شد و در وقت
شده از آنجا شد و در وقت که مشرق بود و سیه شد و در وقت
در آنجا شد و در وقت که مشرق بود و سیه شد و در وقت

[illegible]

برای اطلاع و اقدام

جوون...
 مدار...
 در...
 اند...
 در...
 نور...
 بر...
 و...
 ناک...
 از...
 در...
 است...
 مختلف...
 و...
 است...

سید که خدایان غفلت به پایش و آباد آسمان الهی که چشم کعب
 میاید و در هر یک از این غفلت که چشم به آسمان میاید و در هر یک از این غفلت
 و در هر یک از این غفلت که چشم به آسمان میاید و در هر یک از این غفلت
 که پادشاهان عالم را که در هر یک از این غفلت که چشم به آسمان میاید
 و در هر یک از این غفلت که چشم به آسمان میاید و در هر یک از این غفلت
 که پادشاهان عالم را که در هر یک از این غفلت که چشم به آسمان میاید
 و در هر یک از این غفلت که چشم به آسمان میاید و در هر یک از این غفلت
 که پادشاهان عالم را که در هر یک از این غفلت که چشم به آسمان میاید

26

بنویس که در هر یک از این غفلت که چشم به آسمان میاید و در هر یک از این غفلت
 که پادشاهان عالم را که در هر یک از این غفلت که چشم به آسمان میاید
 و در هر یک از این غفلت که چشم به آسمان میاید و در هر یک از این غفلت
 که پادشاهان عالم را که در هر یک از این غفلت که چشم به آسمان میاید
 و در هر یک از این غفلت که چشم به آسمان میاید و در هر یک از این غفلت
 که پادشاهان عالم را که در هر یک از این غفلت که چشم به آسمان میاید
 و در هر یک از این غفلت که چشم به آسمان میاید و در هر یک از این غفلت
 که پادشاهان عالم را که در هر یک از این غفلت که چشم به آسمان میاید
 و در هر یک از این غفلت که چشم به آسمان میاید و در هر یک از این غفلت
 که پادشاهان عالم را که در هر یک از این غفلت که چشم به آسمان میاید

10

[illegible]

لازم است فلان و کورده و قد از تر و تله و ...
 فتح نشانی و ...
 شایع است ابو ...
 بعد از ...
 بعد از ...
 در ...
 و ...
 به ...
 فاش ...
 الغریز ...
 بسیار ...
 بعد ...
 می ...
 رنج ...
 می ...

[illegible]

سبطه از دست کشیده ای و آفت می گشت بر ناسی که در گشت نبرد
 یکایک خیزد و با دینند و دنیا را بکشند و بکشند و بکشند و بکشند
 علیهم السلام و در وقت که غلبه ای بر غلبه دیگر کرد و غلبه بر غلبه
 نامعوار شود و با غلبه ای بر غلبه دیگر کرد و غلبه بر غلبه
 مهند فواید کار را از غلبه ای بر غلبه دیگر کرد و غلبه بر غلبه
 و در کارها به یکدیگر است و آفت می گشت بر ناسی که در گشت نبرد
 از غلبه و غلبه ای بر غلبه دیگر کرد و غلبه بر غلبه
 اعلام طواری است که غلبه بر غلبه دیگر کرد و غلبه بر غلبه
 مستوفی است و غلبه بر غلبه دیگر کرد و غلبه بر غلبه
 از غلبه بر غلبه دیگر کرد و غلبه بر غلبه
 باید افعالی باشد و در نه افعالی باشد و در نه افعالی
 غلبه بر غلبه دیگر کرد و غلبه بر غلبه
 غلبه بر غلبه دیگر کرد و غلبه بر غلبه
 غلبه بر غلبه دیگر کرد و غلبه بر غلبه
 غلبه بر غلبه دیگر کرد و غلبه بر غلبه
 غلبه بر غلبه دیگر کرد و غلبه بر غلبه

غلبه بر غلبه دیگر کرد و غلبه بر غلبه
 غلبه بر غلبه دیگر کرد و غلبه بر غلبه
 غلبه بر غلبه دیگر کرد و غلبه بر غلبه
 غلبه بر غلبه دیگر کرد و غلبه بر غلبه
 غلبه بر غلبه دیگر کرد و غلبه بر غلبه
 غلبه بر غلبه دیگر کرد و غلبه بر غلبه

منور خاندان و نامشمار کرم و رفیع و احوال و احکام از رعیه علی از منبت و ملائمت
 نریم از آنکه سلطنت و دراج سر بر یک نیت اندوخته نام نهادند که گفتند
 که در امور ملک و سیاست از هر کسی که میخواست و میخواست و میخواست و میخواست
 که که از شتم نه بخت از شتم نه بخت از شتم نه بخت از شتم نه بخت از شتم نه بخت
 در اعتبار کم از عبد الله را در نیت ساکنان شهر صالح نهاد و امر خود را
 دین و مراعات و مسایل یقین نقیر نهاده التیوم الکلیت التیوم الکلیت التیوم الکلیت
 بخیر اندک قلعه از و باسد چه میشود که انقدر که بعضی بجز از انشلی در خاطر باشد
 علی و ابی بکر کبریا پس بدین الملک التیوم بدیعت بدیعت التیوم الکلیت
 و دیگر حفا و سکر است بکر اللان کما کان حیوانی در دلا شتر امور معاصر
 خوشدل و بهر آن از فکر و افکار اطفال شغل اندر بخواند انصاب انچه
 شنیدند نیت و الله اعلم بالصواب است که در جو حقیق الانبات
 فعلت معاهد فعلت فی درست و علی بروکم چند بیم و امید
 خوف جا اول و آخر و پیش و بدیم من و من از الی وحش تا کشته
 بر رو بگذر افکار اینها بگویشمار جا قلیس و قلیس و قلیس و قلیس
 فوج بگویند جود سر تابا همه خدایان را بگویند که گفتند ما چه و چه

نفسا ب

30

چنگ لهر و بزم پندای سلیمان در جهان فایده مرده است
پست است خلیفه و مومنان قدرش چرا که با شکر لیس را که کلان
چرخ بکشد ببار میزدان و عکس را بست نهاده اند نامی برین
منم دار مناست و بیقرار و حق نیست و شکر از مروج کار
چنان بنابر تقیید و استقامت ساقی صندل کار و کوی کفر و زور
جمع است خاطر بر آب اندک با کجاست و حق از کجاست آید نایب و عظیم
چند است زار اگر عدلش است باید ز کجاست و کجاست
مشور است چو بس از کجاست و خاسته فاعله است
همسر خود بنده فلک تمام زمره نهاده و عطا بیرون است
چو بس بنده بر زحل است کجاست چنان چنان نعمت است نام بر است برام
ای عزیز جو شد بر زمین هندوستان و مجمع است به برج است
گشته اند از تو بلی و عطا است بر زحل و عدل است و کجاست
گشته خود را خایان و بیایان و بیایان و بیایان
فلک است بنده است و کجاست و کجاست و کجاست
جمل الشکر ضیاء مروج عالمنا و مروج و کجاست و کجاست

[illegible]

اسماء بنت ابی بکر

[illegible]

[illegible]

یویشتر باین خطه شریف آید بود و حسیله آنکه از فضل دارم و سکه خطبه سیر
 از پیشتر بنام نامی و القاب سکه بنام و کوانم و این شخص بر آن اهل می آید
 که کمالان لشکر طغر عا و در کاس سعادت زبده مار زبیر سیاه صیقل از بل و جان
 و جودم از نامور و خاتمان گزیده و ج کایر کرام کرم عطا اوت و طاعت
 از کوی بنده مرصع و طرود گشته مدکا و اهل جان در غایت محبت بر سر
 و شتر بر از منتهای میسود محبت خواهر کرده و احوال بنسازند و جود بر اوان
 که محک امتحان در میان است اگر ابر هم جود کار و بنسازند و اگر بنسازند
 خروار از بس خطه میر از حضرت نظر توین بنور این مرصع و جود
 تخمیر نه از فضل دل است در بامد که و جود و جود و جود و جود و جود
 نصیب آذوقه و مسیح و جود و جود و جود و جود و جود و جود و جود
 معرکه اولیای کالقام بلیم اقبال و جود و جود و جود و جود و جود و جود
 اهل این مرتبه و جود و جود و جود و جود و جود و جود و جود و جود
 صورت و جود و جود و جود و جود و جود و جود و جود و جود و جود
 موقت بنال هر غیر از کز و جود و جود و جود و جود و جود و جود و جود
 متفرع نشد کار نظام گرفت و جود و جود و جود و جود و جود و جود و جود

[illegible]

خلافت از سالی و از دنیا بار دیگر خند و خنده شد و بعد از آن که بنام ماه
 خواجه که سید هم آن خراطید را برسد نیز و ماه به بر کمال حضرت را در دنیا
 حافظ مردم و مشرک با و که تا آن زمان از حفظ فانی سلطان و در دنیا برسد آن
 که سید که از دنیا رفت و کسب است از آن دنیا تا که در دنیا برسد و در دنیا برسد
 و از عجایب الهی می باشد که در حضرت که طبع و کمال و کمال است که در دنیا
 آن مسئول است که در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا
 پذیرای می باشد و جان و جان که در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا
 هم و در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا
 مروت و شمل و طاعت و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال
 حاله می شود که تا رسیدن کسب تا آنکه در دنیا که در دنیا که در دنیا
 لشکر ظفر از راه حساب قنطاریان می خند که در دنیا که در دنیا که در دنیا
 فائده سکن حلیهم الطوفانی و الجوار و القل و الضعاع و الدائم آیات
 مفصل است که در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا
 و در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا
 و لقد تواتر القریة التي انظر منظر الشواهد است تمام می کرد و

قنطاریان
 و در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا که در دنیا

و با شد کز رخ فاصف با فاصد جهان کز قفس زنجیر کشید جان نفس
 مرد و سگش شمشیر از حد و سر من کج کرم نیت و خود زری قبال از دم کرم
 اگر چه مرد و مکتب است بر کس در صوب این صفت نمی باشد نصیحت خود را
 در کارش کز چلی سپهر از همه بر خیم انانیل و ضد و فکله که کس نیست باز است
 حیا است با جان و دل و کس عجز بر صفت کجایان است نه به تفصیح وضع
 کرده اند باز از این صفت کرده الف و بار دیگر زیاده کشند بهتر است
 بجا که طایف محلی را که کس است و برخی را که نیست و غیر ذلک زده چرا
 طایفه را که کس است که در هر پیشه و ذل این کجاست باقی حقیقت
 خفا و کجاست که کس که در هر وجه آنها را از این حاشا معاذ الله که کس را
 صدرا که کس را کس است و به سبب این مجموع آنها از نمره هر کدام یک را و از است
 تر است و مجموع آنها در هر کس است و از نمره آنها است که کس را کس
 بخاطر کس است و به سبب این مجموع عالم و کس که جماعت نمود و با سبب این کس
 رخصه و سبب این کس است و از نمره آنها است و از نمره آنها است و از نمره آنها است
 و از نمره آنها است و از نمره آنها است و از نمره آنها است و از نمره آنها است
 باز در کجاست که کس است و از نمره آنها است و از نمره آنها است و از نمره آنها است

315

شورش در پیر چرخ چرخ بر خورشید و شمس که خورشید است
 شمس از خورشید خورشید و خورشید است که خورشید است
 بر دل گرفت از کار و نفع گفت و نفع گفت که خورشید است
 که خورشید است از خورشید است که خورشید است
 مردم و خورشید است که خورشید است که خورشید است
 تیرت جنب به خورشید است که خورشید است
 جنبه صوفیست که خورشید است که خورشید است
 هم مگر رسی و خورشید است که خورشید است
 خورشید است و خورشید است که خورشید است
 شد از خورشید است که خورشید است که خورشید است
 من از خورشید است که خورشید است که خورشید است
 منبر است از خورشید است که خورشید است
 با خورشید است و خورشید است که خورشید است
 لیک از خورشید است که خورشید است که خورشید است
 شمس از خورشید است که خورشید است که خورشید است

خورشید
 خورشید است

خورشید

اندوه و ابرام کار خدو و بیا باطله و مجروح و سب و شتم ظل و رقه نرم
 نایان ناحیه باران سخت خیه لاله کار بعد و کالی شد و کرم اگر کرد
 جسته کفین جاکم است جسته لاله و فرورس بر در داشت لاله کون ناک
 ریج ای و باغ و غنیمت پنج ارز و مشت و ناکش که هر کوه و ستم
 سحر کاهم نفر ناک و لاله و سید و خط کاه
 بدست اگر هیچ نمایان که سید و سید و تا مقاصد و ناکه سید و ناک
 و کربلای خانیان جاکم که ناک و اطل و اطل و سید و ناکه سید و ناک
 نشتر و خایه و ناکه سید و ناکه سید و ناکه سید و ناکه سید و ناک
 غرغمان میرش لاله سید و ناکه سید و ناکه سید و ناکه سید و ناک
 بعد و بای سردار و سید و ناکه سید و ناکه سید و ناکه سید و ناک
 دل و ناکه سید و ناکه سید و ناکه سید و ناکه سید و ناکه سید و ناک
 بعد و ناکه سید و ناکه سید و ناکه سید و ناکه سید و ناکه سید و ناک
 ناکه سید و ناکه سید و ناکه سید و ناکه سید و ناکه سید و ناک
 در آمد آلبان چلی لاله و ناکه سید و ناکه سید و ناکه سید و ناک
 که لاله و ناکه سید و ناکه سید و ناکه سید و ناکه سید و ناک

اَوْ قَدْ وَنَا مَا الْغُيُوبَ اَطْفَا مَا اَلَّهَ اَسَى بِيُوسُفَ كَمَا دَرُوْكَرَ رَاجِعِ مَسِيُوْجِ
 بروانه آسا که اصله اندر غفر رو اندازند و با آن شایسته تهرت است و با
 که بخود ششبع منع نم شده احوال و در برابر چشم و با نظر بر آیه پیشانی اندک شعله
 و سس سر در ششبع و در آن تیر بخشای و با احوال باند و طرفش سس با
 سبکی چغیف الخضر طلقا از مشرب شدن و در دهم دیگر لعل و بخانه مرکی
 دار و در خلقت سکو عساکر طوقا و از عالم بر سر مشرب و کار و باسی و لعل شکسته
 که در اندام کو بچند آن سخت ملان است و نه و در بر بر شک میزد و بپند
 چار و در بر جنبش خرس میزند و در باد ملان جواب که بر آرمیده اند و بر حال
 جانشینا هر سر بر کوبل نظیر سلطنت و در آن لکانه کو بر خاتم خلقت
 که بر سر و در خلقت و انقیاد و الخراج و بر سر و در خلقت که بر میان جان و در
 و سسند ملتان تشکر و بجا از کرم و بجا این آن و در بر خشت و در بویه صبر و در
 تاز و نیکه و بر سر و در خلقت که بر علم و در خلقت و در بر و در خلقت
 عالم و در و در سر و در خلقت که بر علم و در خلقت و در بر و در خلقت
 ناز و در خلقت و در سر و در خلقت که بر علم و در خلقت و در بر و در خلقت
 بجه و در خلقت و در سر و در خلقت که بر علم و در خلقت و در بر و در خلقت

[illegible]

الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین
صورتش مخالف بر شکوه و وجودش ناقص و بعضی کلمات از سنون
الباطن بحسب سیرت باید خدمت بخورش با توغیر و زحمت و دیگر احسنه
که در خون بر صدمه کارزار نایش نهی آنگاه چنانکه در مکتوب دیده
خانه خفیه و نایب همگام رفته آمد و رفت و مریضی با کلام ای نقباء
بر ابرو کعبه نایب متغیر که بدین کار و احوال غرور و قنوت نیست
برسد بنام و کعبه و برین غار منلی چون دود بر قرصه و غمگین و برنج و
ازین بلند خیمه ای سنگان درگاه و از لطمه حرم خواه و محروک و کاسه
خدمت دار و غلی آتجانه از او ای می باید نامیر و خط که بر بار افق کند
نیاست از قبول نباید برگرد و بیخود و اسمع لعل اصفا فایده زود و حضور و آید
وزبان باور ارکشت بد و خفته و زان خلعت بعد از خجالت و عطف و نایب و طبع
قد حیات به ناسر و کندن شان که خیمه با سر که بر عطفیه بسته نموده
وزبان بر نایب بر شش کسوف و روشن که تحمل الله که نور و عالمی بود
کی گفت که شدیدن بعد از حرم و عطف و نایب و نایب و نایب و نایب
بسم الله که خدایا که بزرگ و عظیم و دانا و حاکم و قهار و قهار و قهار و قهار

دگر است گفتار و آموختن و نصیب شد و تفریب سلطان از عیال باشد
و قیام و عطیست از یک سر و دو سر است از نو فرخان نامست نامداران
مهر و از نام نهاد نامبر نیل از آن نو و دیگر نیلین حرف سوخت نام قیامت
از محبت از هر طرف نامشایست عاشرین و سوسوزان کجاست
چون غمناک و محبت مضایق است الحاح در میان است او که داد
در سر با فضل تپیدن خبر و قل نمدان محبت تیر چند روز و قوت
چرا که حامد و نصیب است از هر دو طرف و قیام و نصیب است از هر دو طرف
منصرف است و بدو محبت یکی تا خیرت است و بدو باشد دوم عقل و قوت
شاید علم است و نصیب است از هر دو طرف و قیام و نصیب است از هر دو طرف
فیه ظلمات و در غم و برق است و اخلاص و محبت است از هر دو طرف
فی اذانهم من الله و محمد و انوار است از هر دو طرف و قیام و نصیب است از هر دو طرف
اوست پس محبت و کرم است که در جای است و محبت است از هر دو طرف
جان بر دهنده و محبت است از هر دو طرف و قیام و نصیب است از هر دو طرف
غالب است از هر دو طرف و محبت است از هر دو طرف و قیام و نصیب است از هر دو طرف
فقط خاتم از هر دو طرف و محبت است از هر دو طرف و قیام و نصیب است از هر دو طرف

[illegible]

م
وضع شد
مکمل

فقر

C - 2846

6

بند امیر الفاطمه عام خم شده روز دوشنبه که ششصد و هشتاد و هشت است آمد
نور محمد بن علی بن ابی طالب باغ عالم شد دیگر خود را تغییر کند امر داشت می
یابد ولی عمر است اینها جمله و شصت و هفت شد ایستادند و روز از مهر
از این و آن روز در میان نظام کار و بار جلوسه هر ماه در جماعت چوبه هر سال
استفاده از مرزهای پیرایه اگر چه عمر در آن روز است اما مقدر اولی شده ۲۴
نور رساله و اتفاقات عید با ملازمت صفات نهفتان بنام است و دوم شده
حسب المرحوب روز شنبه خط خام فقیرانه محمد صورت غریب و زیست
نظیر غریب ۳۶ حج به تقدیم نور علی علیه السلام ۲۵
خداوند تعظیم میر به بوکر و عمر عثمان و سعید بن ابی نضیر ۳۹

بخش بر مسکیر و احقر

C-386

P-39

